



چه چیزی مانع موفقیت تان شده

هدایت محمودی

فکر میکنید چه عواملی باعث عدم موفقیت تان شده؟ نداشتن پول، روابط مناسب، هوش و استعداد؟ آیا فکر میکنید همه افراد موفق این عوامل را در اختیار داشتند؟



رشد و توسعه فردی و حرفه ای

Personal and Professional Development

www.hedayatmahmoudi.com

مقدمه

با مطالعه داستان زندگی افراد موفق؛ خواهید دید که آنها هم مانند بقیه افراد انسانهای معمولی بودند. برادران رایت که تعمیرکار دوچرخه بودند و در مورد پرواز و یا ساخت هواپیما هیچ اطلاعاتی نداشتند، توماس ادیسون، بخاطر نتایج ضعیفی که در مدرسه کسب کرده بود وادار شده بود آنجا را ترک کند. انیشتین زمانی که برای پذیرش دکتری به دانشگاه برن درخواست داده بود؛ درخواستش از طرف دانشگاه رد شده بود. دانشگاه در پاسخ؛ به مقاله انیشتین اشاره کرده بود و دیدگاهش در مورد رفتار نور را شدیداً مورد انتقاد قرار داده بود و در پاسخ نامه؛ ضمن عدم پذیرش درخواستش برای تحصیل در مقطع دکتری، نظریه اش در مورد رفتار نور را هنری دانسته اند بجای اینکه جنبه علمی داشته باشد. درواقع آنها بخاطر درک پایینی که نسبت به انیشتین در مورد فیزیک داشتند؛ مقاله اش را مورد پذیرش قرار نداده بودند، هرچند که در وبسایت [دانشگاه برن](#) این موضوع تکذیب شد!

جک ما^۲ موسس تجارت الکترونیک علی بابا، ثروتمندترین، فرد چین بارها و بارها شکست و جواب رد شنیدن را تجربه کرده است: پس از پایان تحصیلاتش در دانشگاه؛ برای ۳۰ موقعیت شغلی درخواست داده بود که توسط همگی آنها، جواب منفی شنیده و مورد تایید قرار نگرفته بود. ۱۰ بار برای دانشگاه هاروارد

^۱ البته در این مورد؛ منظور بحث در مورد این موضوع نیست که حتماً این موضوع را ثابت کنیم، بلکه دانستن این حقیقت است که افرادی که به موفقیت بزرگ رسیده اند، افراد معمولی بودند و در بسیاری از مواقع رفتارها و دیدگاه ها و نظریاتی که ارائه میکردند توسط دیگران مورد پذیرش قرار نمیگرفت و حتی مورد تمسخر دیگران، قرار میگرفتند.

^۲ Jack Ma

درخواست نوشته بود ولی هر بار با پاسخ منفی از طرف دانشگاه، روبرو شد. برای مصاحبه و پذیرش به مجموعه رستورانهای کی اف سی مراجعه کرده بود که از میان بیست و چهار نفر مراجعه کننده، او تنها کسی بود که در مصاحبه پذیرفته نشد.

سردبیر روزنامه میسوری^۳ به والت دیزنی گفت که "تو دارای خلاقیت و تصویرگری لازم در کار نیستی" و به همین خاطر وی را از کار اخراج کرد. والت دیزنی؛ در طول مسیر کاری و موفقیتش، بیش از سیصد بار شکست را تجربه کرد.

کلونل سندرز^۴ صاحب یکی از بزرگترین رستورانهای زنجیره ای دنیا؛ کی اف سی^۵ در سن شصت و پنج سالگی پس از بازنشستگی، تصمیم گرفت؛ حاصل فرمول مخصوصش، که ترکیبی از سبزیجات و طعم دهنده های خاصی بود که با آن مرغ ها را سرخ میکرد را با رستورانهای مختلف در میان گذاشته و در صورت موافقت شان، با آنها همکاری کند. ولی کلونل هزار و نه بار جواب منفی از طرف رستوران دارها شنید؛ تا اینکه سرانجام یکی از آنها قبول کرد که از فرمول مخصوص کلونل استفاده کند. بنابر قرارداد موجود میان کلونل و رستوران مورد نظر، قرار شد به ازای هر فروش یک پورس غذا، پنج سنت از فروش آن، سهم کلونل باشد. کلونل طعم دهنده مخصوص خود را پس از آماده کردن در بسته

³ Missouri newspaper

⁴ Colonel Sanders

⁵ KFC

های مخصوصی در اختیار رستوران دار قرار میداد تا بدین ترتیب فرمول تهیه آن ، مخفی بماند.

تقریباً؛ همه افراد موفق موفقیت شان را مدیون شکستهایی بودند که در طول مسیر، تجربه کردند. بنابراین شکست خوردن، نمی تواند مانعی برای کسب موفقیت محسوب شود. هوش و استعداد هم نمیتواند، تضمین کننده موفقیت باشد؛ زیرا بررسی داستان زندگی افراد موفق ، نشان داده که بیشتر آنها دارای هوش و توانایی و یا استعداد، معمولی و در گاهی اوقات نیز در سطح پایینی قرار داشتند که حتی از کارهای ساده، مدارس و غیره اخراج شده و یا کنار گذاشته شدند. آنچه موفقیت را تضمین میکند، داشتن سرمایه، استعداد و یا ارتباط و پارتی و غیره نیست. اینها؛ تنها خیالات افرادی است که از فرمول و فرآیند کسب موفقیت ، سبک زندگی، طرز فکر و عاداتها و خصوصیات بارز افراد موفق بی اطلاع هستند. در ادامه؛ به مواردی اشاره میشود که؛ عدم آگاهی از آنها و بکار نبستن این اطلاعات و اقدامات در زندگی، عدم موفقیت تان را تضمین کرده است. مطمئن باشید با شروع پیروی از این موارد؛ بلافاصله در مسیر موفقیت قرار گرفته و زندگی بینظیری را تجربه خواهید کرد؛ زیرا این موارد، دستورات و اقدامات ؛ همان چیزی بوده که تمامی افراد موفق در طول تاریخ از آنها پیروی کردند:

تعیین هدف

انسان موجودی هدف محور است؛ یعنی اینکه بدون داشتن هدف ، قادر به ادامه زندگی نیست. فرض کنید که یک روز از خواب بیدار میشوید و نمیدانید باید چه کاری انجام دهید؛ این موضوع امکان ندارد؛ زیرا بلافاصله تصمیم گرفته و فعالیتی را انجام میدهید. بنابراین مشکل در نداشتن هدف نیست؛ بلکه مشکل عدم هدفگذاری بصورت صحیح است. بیش از نود و پنج درصد از افراد ، هدفگذاری ایده آل و صحیح را در زندگی شان تجربه نمیکنند. بنابر آنچه گفته شد؛ همه افراد هدفگذاری را تجربه میکنند. هر آنچه که هستید و به هر نتایجی که تا کنون در زندگی دست یافته اید ، نتیجه اهدافی بوده که تا کنون انتخاب کرده اید. اگر از شرایطی که دارید راضی نیستید ؛ این بدین معنی است که در هدفگذاری دچار اشتباه شده اید.

سه استراتژی در هدفگذاری وجود دارد که دو نوع آن کاملا نادرست است و به اجرا درآوردن آن ؛ یک زندگی متوسط و یا سطح پایینی را برای افراد به ارمغان می آورد. ولی استراتژی نوع سوم ؛ همانی است که افراد موفق، تجربه میکنند و از آن استفاده میکنند. این استراتژیها به این ترتیب هستند:

استراتژی نوع اول: تعیین هدف بصورتی که فرد مطمئن هست که میتواند از عهده آن برآمده و به آن دست یابد. x

این استراتژی نادرست است و البته بسیاری از افراد از این استراتژی استفاده میکنند. بعنوان مثال فرد هدفی را انتخاب میکند که در آن قصد ادامه تحصیل دارد و یا میخواهد ازدواج کند و یا ماشین جدیدی بخرد و یا کسب و کار جدیدی را شروع کند. در این حالتها؛ فرد، مطمئن هست می تواند آن اقدامات را انجام دهد ، بنابراین، آنها را به عنوان هدف، انتخاب می کند. این استراتژی برای هدفگذاری کاملا نادرست است؛ زیرا فرد، تنها به اندازه میزان توانایی که در این لحظه دارد به انتخاب هدف می پردازد. در این حالت انتخاب اهداف بزرگ تر را منطقی نمیداند؛ زیرا فکر میکند انتخاب چیزی که بالاتر از توانایی اش است کاملا غیرمنطقی است. در این نوع هدفگذاری از رشد و پیشرفت چشمگیر، خبری نیست، بنابراین انگیزه بالایی هم وجود نخواهد داشت؛ بعلاوه با تجربه اولین شکست، از هدفش صرفنظر میکند؛ زیرا فکر میکند که توانایی انجام و یا رسیدن به آن را ندارد، پس منطقی نیست که دیگر به هدفش فکر کند.

استراتژی نوع دوم: تعیین هدف بصورتی که فرد مورد نظر ، هدفی را بر می گزیند که فکر میکند توانایی رسیدن به آن را دارد. ×

این استراتژی نیز کاملا نادرست است و البته افراد بسیاری ، از این استراتژی استفاده میکنند. در این استراتژی فرد مطمئن نیست که از عهده انجام دادن کارهایی که برای دستیابی به هدفش باید انجام دهد، بر می آید. وی هدفی را انتخاب میکند که فکر میکند میتواند به آن دست یابد؛ بنابراین به کمک و نیز کمی حمایت و انگیزه دادن از طرف دیگران ، احتیاج دارد و در صورتی که این

اتفاق رخ ندهد انگیزه اش را از دست می‌دهد و پس از تجربه یک یا چند شکست از هدفش صرف‌نظر میکند، زیرا دیگر مطمئن میشود که نمیتواند به آن دست یابد، چون دیگر؛ نه از طرف دیگران حمایت میشود و نه انگیزه ای برایش باقی مانده است.

استراتژی نوع سوم: تعیین هدف بصورتی که فرد، نمیداند چطور میتواند به آن دست یابد، بلکه تنها چیزی که میداند و نسبت به آن اطمینان دارد اینست که **میخواهد به آن دست یابد. این استراتژی، صحیح بوده و از آن به هدفگذاری ایده آل نام برده میشود. **v****

صرف نظر از اینکه چند بار شکست را تجربه میکند و یا چه نتیجه ای کسب می کند به مسیر ادامه میدهد، زیرا راه دیگری جز دست یابی به هدفی که انتخاب کرده وجود ندارد. گزینه دیگر و یا هدف دیگری وجود ندارد، بنابراین اینکه توسط دیگران حمایت شود یا نه، اهمیتی ندارد و خود، انگیزه لازم و کافی، برای ادامه مسیر را دارد، چون عاشق ایده ای است که در سر پرورانده. با ترس روبرو میشود، زیرا چاره دیگری وجود ندارد. این فرد را شجاع میخوانند؛ زیرا یاد میگیرد که باید با ترس خود روبرو شود. چون تنها تفاوت میان افراد ترسو و شجاع هم در این نکته است؛ همه افراد میترسند، ولی افراد شجاع کسانی هستند که با ترس شان روبرو شوند.

هدفش را انتخاب میکند ولی نمیداند که چطور میتواند به آن دست یابد. حتما با خودتان میگویید: " چگونه میشود به هدفی دست یافت که نمیدانی چطور

میتوان به آن رسید؟" انتخاب هدف بر عهده ذهن آگاه، است. ذهن آگاه؛ توانایی یافتن پاسخ سوالات و چرا هایی که هنوز جوابش معلوم نشده را ندارد. این ذهن؛ تنها مسئول انتخاب هدف (ایجاد و خلق تصویر و ایده است) است ولی هیچ ایده ای در مورد اینکه چطور باید به آن رسید، ندارد. افرادی که استراتژی نوع اول و دوم را انتخاب میکنند از این موضوع بی اطلاع هستند.

در عوض، ذهن نیمه آگاه؛ که به منبع هستی و هوش بینهایت[^] متصل بوده، مسئولیت رسیدن به هدف مورد نظر را بر عهده می گیرد. کاملاً طبیعی است که ندانید چطور میتوانید به هدف بزرگی که تعیین کرده اید، دست یابید، زیرا در سطح ذهن آگاه به این موضوع فکر میکنید، و از آنجایی که ذهن آگاه، به پاسخ سوال مورد نظر دسترسی ندارد، دچار سردرگمی خواهید شد. ولی ذهن نیمه آگاه، در فرآیند حرکت در مسیر هدف، پاسخ سوالات مختلفی که در ذهن آگاه تولید میشود را ارائه می کند؛ زیرا به منبع هوش بی نهایت، مرتبط است. پاسخ ارائه شده از طرف ذهن نیمه آگاه، توسط ذهن آگاه شناسایی شده و به سطح آگاهی تان آمده و در این لحظه است که باصطلاح فکر انجام دادن کاری به ذهن تان میرسد؛ از خودتان میپرسید که " چطور این ایده به ذهنم رسیده " و به قول معروف از این اتفاق شاخ در می آورید. لطفا شاخ در نیاورید، زیرا این یک اتفاق کاملاً علمی است. ایده ها، اطلاعات از اعماق ذهن نیمه آگاه تان به سطح آمده و سپس به ذهن آگاه تان نفوز می کنند و در این لحظه است که

شما از وقوع ایده، تصویر، انرژی و فکری؛ آگاهانه از طریق ذهن آگاه با خبر می‌شوید. بدین ترتیب؛ ذهن نیمه آگاه تان پاسخ بسیاری از سوالاتی که در ذهن آگاه تان ایجاد می‌شود را بدست می‌آورد؛ البته کافی است بدانید که به چه چیزی می‌خواهید دست پیدا کنید و چه سوالی است که همیشه در سطح ذهن آگاه^۹ به آن فکر می‌کنید و اینکه آیا نسبت به دست یافتن به هدف‌تان ایمان دارید. ایمان داشتن به چیزی؛ یعنی اینکه آن چیز درست است. در واقع ایمان؛ یک اتفاق علمی است یعنی حالتی از ذهن است که ذهن نیمه آگاه را از وقوع اتفاقی، آگاه می‌سازد. اگر هدفی را آگاهانه انتخاب کنید و ایمان داشته باشید که سرانجام، محقق می‌شود؛ دقیقاً از لحظه‌ای که حالت ذهنی تان در حالت ایمان قرار گیرد؛ ذهن نیمه آگاه تان را از وجود تصویر، ایده و هدفی که در ذهن آگاه تان وجود دارد، با خبر می‌سازید و از همین لحظه است که ذهن نیمه آگاه؛ وظیفه اش؛ که پیدا کردن راه حل، فرد، جواب، کتاب مناسب و سایر ابزارهایی که برای رسیدن به هدف بزرگ تان مورد نیاز می‌باشد را به نحو احسن انجام می‌دهد و این فرآیند را آنقدر ادامه می‌دهد تا به هدف‌تان دست یابید.^{۱۱}

Conscious Mind^۹

Consciously^{۱۰}

^{۱۱} برای آگاهی از نحوه تعیین هدف و تکنیکهای رسیدن به آن به فصل سوم کتاب "تو موفق بدنیآ آمدی"، هدایت محمودی، انتشارات طاهریان مراجعه کنید.

اطلاعات

همه انسانها از لحظه آغاز تولد، در معرض محیط و اطلاعات مختلف، قرار میگیرند. اطلاعات در دسترس همه افراد می باشد، ولی نکته مهمی که اهمیت دارد اینست که چه اطلاعاتی مورد نیاز است و چه اطلاعاتی بیهوده و غیر ضرور. در زمان گذشته دسترسی به اطلاعات بسیار دشوار بود. یافتن کتاب مناسب و یا پیدا کردن فردی که میتواند انتقال دهنده اطلاعات خاصی باشد، به سختی امکان پذیر بود و نیاز به تحمل رنج بسیار بزرگی بود. گاهی فرد می بایست سفر های دور و دراز با پای پیاده و یا امکانات محدود حمل و نقل را تجربه میکرد تا اینکه به اطلاعات و دانش، و یا فرد مورد نظر دسترسی پیدا میکرد. در عصر مدرن، این مشکل مرتفع شده است. دیگر نیازی نیست؛ مشقتهای زیادی را تحمل کنید تا به اطلاعات و یا فرد مورد نظر دسترسی داشته باشید. با وجود اینترنت و موبایل و وسایط حمل و نقل و ارتباطی جدید، همه مشکلاتی که در گذشته وجود داشته بر طرف شده ولی در مقابل مشکل دیگری ایجاد شده و آن هم وجود اطلاعات بیش از حد در عصر اطلاعات دیجیتال است. در حال حاضر میزان اطلاعات موجود در دنیا، هر شش ماه، دو برابر میشود.

اطلاعات به دو دسته تقسیم میشود: اطلاعات و دانش عمومی،^۲ اطلاعات و دانش خاص و تخصصی شده.^۳ بسیاری از افراد اطلاعات تخصصی شده را با آنچه که در دانشگاه می آموزند اشتباه میپندارند .

ناپلن هیل^۴ در کتاب خود " بیاندهیش و ثروتمند شو"^۵ تعریف بسیار زیبایی از دانش اختصاصی شده دارد: " دانش اختصاصی شده؛ دانش و اطلاعاتی است که فرد با داشتن آن میتواند هرآنچه که میخواهد ، بدون ضایع کردن حقوق دیگران، بدست آورد." به چنین فردی، " فرد تحصیل کرده"^۶ میگویند. به یاد داشته باشید فردی که به مدرسه و دانشگاه رفته یک فرد تحصیل کرده محسوب نمیشود بلکه وی یک فرد مدرسه رفته^۷ است .بسیاری از افراد موفق و بنام، تحصیلات دانشگاهی نداشتند، حتی مدرسه را هم به پایان نرسانده بودند، ولی در مقابل توانسته بودند به دانش اختصاصی شده دست یابند. در واقع افرادی تحصیل کرده بودند.

امروزه، افراد؛ بیشتر وقتشان را صرف بدست آوردن اطلاعات عمومی میکنند؛ اطلاعاتی مانند: دیدن فیلمهای سینمایی، برنامه های بی محتوا، صحبت کردن و گذاراندن وقت با افرادی که خود هدف مشخصی در زندگی ندارند و بیشتر اوقات صحبت های این افراد نیز در مورد زندگی دیگران بوده و به تجزیه و تحلیل اتفاقاتی می پردازند که هیچ ارتباطی با موفقیت شان نداشته و هیچ کمکی به

1 General Information	2
1 Specialized Information	3
1 Napoleon Hill	4
1 Think and Grow Rich	5
1 Educated	6
1 Schooled	7

کسی محسوب نمیشود؛ خبرهای مختلف در مورد موضوعات مختلف، گوش دادن به آهنگها و موسیقی های مختلف که بسیاری از آنها تاثیر مخربی نیز بر ذهن دارند و تماشای تلویزیون، عضویت در کانالها و گروهها و صفحات مختلف اجتماعی و مواجهه با انبوهی از اطلاعات عمومی. اینکه چه تیمی با چه تیم ورزشی بازی داشته و نتیجه آن چه شده و یا اینکه فلان ورزشکار یا بازیگر ازدواج کرده و یا ماشین جدیدی گرفته و آیا در بازی بعدی خواهد بود یا نه، اطلاعاتی است که هیچ کمکی به دست یابی به موفقیت و رسیدن به هدف بزرگی که برای خود تعیین کردید، به حساب نمی آید. بیاد داشته باشید همین اطلاعات عمومی میتواند به اطلاعات اختصاصی شده تبدیل شود، تنها زمانی که همانی باشد که برای موفق شدن به آن نیاز دارید؛ بعنوان مثال اگر عشق و علاقه تان گویندگی و گزارشگری مسابقات فوتبال است، کلیه بازی های فوتبال تمام لیگهای دنیا، برای شما اطلاعات اختصاصی شده محسوب میشود. اگر به خوانندگی علاقه دارید و دوست دارید همه چیز درمورد آن بدانید و در آینده میخواهید که به یک خواننده موفق تبدیل شوید؛ باید به انواع موسیقی ها گوش داده و از زندگی خواننده ها مطلع بوده و همیشه به منبع این اطلاعات وصل باشید، در غیر این صورت دسترسی به این اطلاعات برای شما فقط و فقط موجبات شکست تان را فراهم میکند. تنها راه کسب موفقیت؛ تمرکز بر روی دریافت اطلاعات اختصاصی شده است. با این اقدام ناگهان متوجه خواهید شد که هر روز، ساعتها، وقتتان به بدست آوردن اطلاعات تخصصی شده میگردد و پس از مدت یک یا دو سال به عنوان یک نابغه و فرد آگاه در زمینه مورد نظر تبدیل میشوید.

تمرکز

افراد موفق ، تمام وقت به هدفشان فکر میکنند. شوق و میل فراوان برای رسیدن به هدف بزرگی که انتخاب کردند، موجب شده که به چیز دیگری فکر نکنند. بنابراین در حالتی از ذهن به سر میبرند که به آن؛ حالت تمرکز¹ گفته میشود. سعی کنید همزمان به دو موضوع یا شی فکر کنید؛ بعنوان مثال هم زمان به برج ایفل و نهار یا شام امروز فکر کنید. با تمرکز بر روی این دو موضوع خواهید دید که عملاً امکان این وجود ندارد که بتوان همزمان به دو موضوع فکر کرد. فردی که در تمام طول روز به موضوعات مختلفی فکر میکند؛ تمرکز بر روی هدفش را از دست میدهد و ذهنش، همیشه مورد هجوم مختل کننده ها و عوامل و موضوعات غیر مرتبط، قرار می گیرد.

تقریباً همه با این باور بزرگ شدند که فردی که از عهده همه کارها بر می آید فرد موفقی است؛ ولی این دیدگاه کاملاً اشتباه است؛ زیرا برای کسب مهارت در هر زمینه ای باید وقت و زمان را صرف کرد ولی برای رسیدن به درجه عالی و بهترین شدن باید تنها روی یک یا دو موضوع تمرکز کرده و زمان را صرف آن کرد.

آیا میخواهید در چندین موضوع، علم، مهارت و .. در سطح متوسط باشید یا اینکه تنها در یک موضوع، علم، مهارت و ... جز برترین و یا برترین فرد در دنیا باشید؟ اگر قادر باشید تنها در یک رشته علمی، موضوع، استعداد، مهارت و توانایی به بالاترین درجه برسید؛ این به این معنی است که به چیزی دست یافتید که دیگران نتوانستند، نه اینکه واقعا نمی توانستند، بلکه شاید نمیخواستند و یا به اندازه شما تلاش نکردند. اگر تمام وقت و انرژی تان را بر روی یک موضوع متمرکز کنید؛ زمان بسیار زیادی در اختیار خواهید داشت و پس از مدت کوتاهی به مهارت بسیار بالایی خواهید رسید؛ بنابراین جز پنج درصد افراد موفق و خیره در آن فن، رشته، مهارت یا هر چیزی خواهید بود و با ادامه این روند قادر خواهید بود در میان پنج درصد نیز به بالا ترین میزان پیشرفت دست یابید؛ زیرا آموختید که راز عالی شدن، تمرکز بر یک چیز است؛ چون میتوانید همه زمانتان را برای آن قربانی کنید.

الگوی ذهنی

همانطور که پیشتر اشاره شد؛ بعلت وجود باورهای نادرست در الگوی ذهنی افراد، آنها بر این باورند که بسیاری از کارها را باید خودشان انجام دهند؛ بهمین دلیل در واگذاری امور، بسیار ضعیف عمل میکنند. بعلت وجود باورهای مشترک غلط در میان عامه مردم، افراد سعی میکنند در بسیاری از امور، مهارت کسب کنند. در بسیاری از مواقع نداشتن مهارت در مهارتهای عمومی و عامه پسند موجب میشود تا فرد مورد تمسخر دیگران قرار گیرد، بنابراین گاهی بنظر میرسد

افراد بدون اینکه خودشان بخواهند مجبورند برای فراگیری برخی از مهارت‌ها وقت و زمان زیادی را اختصاص دهند که این امر مانع بزرگی بر سر راه تمرکز بر روی مهارت، علم و .. مطلوب و مورد علاقه فرد، محسوب میشود. امروزه بسیاری از افراد در محیط‌های اجتماعی و فضای مجازی سرگردانند و زمان بسیاری را روزانه صرف مطالعه و دیدن اتفاقاتی میکنند که هرگز به دانستن و باخبر بودن از آنها نیاز ندارند، بنظر میرسد دوری از این رفتار اجتناب ناپذیر است، زیرا اگر آنها در جریان وقایع روزانه و این اتفاقات قرار نگیرند، از طرف سایرین مورد پذیرش قرار نمیگیرند، درست به مانند مجهز نبودن به برخی از مهارت‌ها، اطلاعات و... که اکثر افراد به آنها مجهز هستند. همه انسانها میخواهند که توسط دیگران مورد پذیرش قرار گیرند و این خواست برای آنها گران تمام میشود، زیرا اگر بخواهید توسط سایرین مورد پذیرش قرار گیرید باید کارهایی را انجام دهید که آنها می‌پسندند و به چیزهای باور داشته باشید که باور آنهاست، حال آنکه بیش از نود و پنج درصد افراد زندگی متوسط و یا سطح پایین را تجربه میکنند و به سطح بالایی از مهارت، توانایی و موفقیت نمیرسند. بنظر میرسد که در تله ای گرفتار شدید، از یک طرف میخواهید که به سطح بالایی از توانایی علمی، مهارتی و .. غیره دست یابید و از طرفی؛ رفتار غیر طبیعی و یا حتی گاهی اوقات در برخی موارد نداشتن مهارت‌های اجتماعی و یا عجیب و غریب بودن در نظر دیگران موجب نگرانی شما می‌گردد. افراد موفق تمرکزشان را بر روی چندین موضوع و یا کار مختلف، قرار نمیدهند؛ در واقع، آنها همه فن حریف نیستند، بلکه یک فن حریف هستند.

یادگیری دائم

افراد موفق از یک نکته مطمئن هستند و آن هم اینست که ؛ میدانند هرگز چیزی یاد نمیگیرند؛ بلکه با هر بار مطالعه، تحقیق و جستجو، تنها اطلاعاتشان بیشتر میشود. از لحظه ای که فردی به این نتیجه برسد که چیزی را میداند؛ دیگر به تلاش برای یادگیری مستمر ادامه نمیدهد. افراد معمولی، معمولاً فکر میکنند که چیزهایی که برای موفقیت و زندگی بهتر به آن نیاز دارند را خود میدانند، بنابراین تلاشی برای یادگیری مستمر از خود نشان نمیدهند و یا با یک بار دسترسی به اطلاعاتی و یا خواندن کتاب مورد نظر، از ادامه تحقیق، مطالعه و تلاش برای یادگیری بیشتر باز میمانند.

افراد موفق هرچقدر بیشتر یاد میگیرند، به این نتیجه میرسند که باید اطلاعات بیشتری بدست بیاورند؛ زیرا با استفاده از منابع مختلف یادگیری، به این نتیجه میرسند که منابع بسیار فراوانی وجود داشته و افراد بسیاری هستند که میتوان به آنها مراجعه کرد و با آشنا شدن با انبوهی از افراد، کتابها و موضوعات مختلف به این نتیجه میرسند که هیچ نمیدانند و همین موضوع باعث میشود تا دائماً در حال یادگیری باشند. بسیاری از افراد پس از پایان تحصیلات در دانشگاه، مطالعه روزانه را ترک میکنند، زیرا فکر میکنند که فرآیند یادگیری شان دیگر به پایان رسیده است؛ غافل از اینکه ، کتابهای بسیار زیادی وجود دارند که در دانشگاه ها از آنها استفاده نمیشود؛ حال آنکه این کتابها توسط افراد حرفه ای نوشته میشود؛ یعنی افرادی که شاید بعضی از آنها حتی به دانشگاه نرفته اند؛ ولی هم

اهل مطالعه بودند و هم عملا در حرفه مربوطه به موفقیت‌های چشمگیری دست یافته اند. افراد موفق از این موضوع به خوبی آگاه هستند؛ زیرا میدانند که آسان‌ترین راه برای موفقیت در هر کاری ایستادگی است که به سراغ فرد یا افرادی بروند که قبلا این کار را انجام دادند. تنها کافیست که کتابهای این افراد را مطالعه کنند، با اینکار؛ کلیه اطلاعاتی که فرد مورد نظر به اشتراک گذاشته را از آن خود می‌کنند.

استفاده از توانایی‌ها

افراد موفق در تلاشند تا از حداکثر ظرفیت‌شان استفاده کنند؛ این افراد معتقد هستند که انسان از عهده هرکاری بر می‌آید بنابراین از توانایی‌هایی که دارند استفاده میکنند. گاهی اوقات، این افراد با استمرار در استفاده از توانایی‌هایشان، به این نکته پی می‌برند که برخلاف آنچه که در گذشته فکر می‌کردند؛ توانایی‌هایشان بسیار بیشتر است؛ بنابراین با استفاده کردن از توانایی‌هایی که خداوند در اختیارشان قرار داده؛ موجبات تقویت و گسترش‌شان را فراهم می‌کنند.

حاکمی قصد مسافرت چند ماهه داشت. قبل از عزیمت به سفر سه تا از زیردستانش را فرا می‌خواند و به هر یک از آنها مقداری سکه میداد؛ به نفر اول ده سکه طلا میداد، به نفر دوم چهار سکه طلا، و به نفر سوم یک سکه میداد و سپس به آنها می‌گوید: "من به مدت شش ماه به سفر می‌روم، تا این مدت که برگردم، می‌خواهم ببینم که با طلاها چه کار می‌کنید!"

شش ماه گذشت و حاکم از سفر برگشت. آن سه نفر را نزد خود خواند: " با طلاها چه کردید؟"

نفر اول: " حاکم بزرگ من با آن ده سکه به تجارت پرداختم و اکنون بیست سکه طلا دارم."

نفر دوم: " سرور من ، من نیز آنها را به ده سکه تبدیل کردم. از اینجا کالاهایی را به بلاد همسایه بردم و فروختم و از آنجا نیز کالاهایی را خریده و در اینجا فروختم، بنابراین توانستم تعداد سکه هایم را افزایش دهم."

نفر سوم: " قربان، من میدانستم که شما ادم سخت گیر و جدی هستید و از ترس اینکه مبادا آن سکه را از دست بدهم، آن را در جایی مطمئن دفن کردم و دیروز که میدانستم تشریف آوردید، به سراغ آن رفتم . بفرمایید این همان سکه ای که به من دادید، کاملاً سالم ، بدون کم و کسری، تقدیم تان کردم."

حاکم دستور داد که حکومت بیست شهر را به نفر اول واگذار کنند و سکه ها را هم به او بخشید و حکومت ده شهر را به نفر دوم واگذار کرد و آن ده سکه را هم به او بخشید و آن یک سکه را هم از نفر سوم گرفت و او را از مقامی که داشت عزل کرد.

اطرافیان و مقامات حاضر از تصمیم حاکم ؛ از اینکه این تصمیم را در مورد نفر سوم گرفته بود متعجب شده بودند و از او خواهش کردند که از تصمیمش صرف نظر کند ولی حاکم در پاسخ گفت: " اگر از آنچه که خداوند بزرگ به تو داده استفاده نکنی، از تو گرفته خواهد شد."

توانایی های زیادی در اختیار انسان داده شده که تنها با استفاده کردن از آنهاست که میتواند نتیجه بهینه داشته باشد و این توانایی ها ؛ در صورتی میتواند بیشتر و بیشتر شود که مورد استفاده قرار گیرد. بعنوان مثال اگر یکی از دستان خود را به مدت چند روز ببندید و بی حرکت نگه دارید، خواهید دید که توانش بسیار ضعیف شده و حتی قادر به بلند کردن یک جسم سبک هم نخواهد بود. ذهن انسان نیز به همین گونه است؛ اگر مطالعه نکند و هر روز به تفکر و تجزیه و تحلیل آموخته ها نپردازد، ضعیف میشود. انسان تنها موجودی است که حق انتخاب در استفاده از توانایی هایی که در اختیارش قرار داده شده را دارد. آیا درخت از نصف توانایی اش برای رشد کردن استفاده میکند؟ آیا یک پلنگ، از نصف توانایی اش برای شکار کردن استفاده میکند؟ البته که نه؛ آنها از همه توانایی های شان استفاده میکنند و آن هم به اجبار. آیا شما از همه توانایی هایتان استفاده می کنید؟ آیا تلاش تان برای رسیدن به اهدافتان، همان قدر است که واقعا در توان دارید؟ ولیام جیمز می گوید: " در مقایسه با آنچه که ما انسانها باید باشیم، در واقع نیمه هوشیاریم. ما تنها از بخش بسیار کوچکی از توانایی های فیزیکی و ذهنی مان استفاده میکنیم. انسان ، خیلی فراتر از آن چیزی است که اکنون در آن زندگی میکند. او قدرتهای بسیار بزرگی دارد که بصورت عادت وار از استفاده از آنها عاجز شده است."

به فکر دادن هستید یا گرفتن

انسان از لحظه ای که بدنیا می آید، بدنبال دریافت کردن و برآورده ساختن، نیازهای مختلف خود می باشد. نفس یا ایگو^۹؛ از



انسان و حقوقی که برای خود میبیند و نیازهایش محافظت میکند. همینطور که فرد بزرگ میشود، همواره به دنبال رسیدن به خواسته ها و برآورده ساختن نیازهایش می باشد. بنابراین توجه بسیار کمی به نیازها و خواست های سایرین از خود نشان میدهد، غافل از اینکه موفقیت و پیشرفت انسان در گرو توجه و برآورده ساختن نیازهای سایرین قرار دارد. افراد

موفق بدنبال پیدا کردن راهی برای خدمت رساندن و کمک کردن به دیگران هستند. آنها از این موضوع آگاهند که موفقیت شان زمانی اتفاق می افتد که برای بهتر شدن زندگی دیگران تلاش کنند. آنها میدانند اگر بتوانند زندگی مردم را بهتر ساخته و آن را تغییر دهند ؛ آنها نیز عشق و توجه شان را به سمت آنها معطوف خواهند کرد. در واقع ؛ افراد موفق از قانون دادن و دریافت کردن که یکی از قوانین مهم طبیعت است ، پیروی می کنند. این قانون بیان میکند: از هرآنچه که به طبیعت بدهید، به مقدار به همان مقدار و حتی با کیفیت بالاتر دریافت میکنید. ظرف وجودی زندگی ما همیشه پر است. افراد موفق توجه شان

را به همه معطوف میکنند، بنابراین در پاسخ نیز ، مورد توجه همه قرار میگیرند. بیاد داشته باشید که موفق شدن بدون حضور مردم و توجه کردن به آنها، مقدور نمی باشد. افراد موفق این موضوع را خوب میدانند؛ زیرا تلاششان بهتر ساختن زندگی دیگران است.

اکنون به این موضوع به دقت فکر کنید؛ اهدافی که انتخاب کرده اید، زندگی چه تعداد از افراد را تحت تاثیر قرار میدهد؟ قادر هستید به چه تعداد از افراد خدمت کنید؟ آیا تاکنون به راههایی فکر کردید که بتوانید از طریق آنها زندگی دیگران را ارتقا بخشید و یا مشکلات بسیاری از افراد را حل کنید؟ اگر زندگی روزمره تان و یا کارهایی که انجام میدهید و یا شغلی را که انتخاب کرده اید، به کمک افراد زیادی نمی آید، این یعنی اینکه ؛ با موفقیت واقعی در زندگی تان فاصله زیادی دارید.